

دورکیم، بی‌هنجاری و مدرن گرایی جرائم

سرور حیدری^۱

چکیده

فرآیند دگرگونی جامعه از نظر دورکیم به دو گونه توصیف می‌شود: مکانیکی و ارگانیکی؛ در شکل مکانیکی، به دلیل اینکه افراد گروه‌های اجتماعی به‌طور عمده در شرایط یکسان زندگی می‌کنند و یک فرهنگ تبلیغ می‌گردد، میان افراد جامعه یک نوع هماهنگی و همدلی وجود دارد. در این جوامع ارتکاب جرائم بسیار کمتر از جوامع ارگانیکی است. البته دورکیم برای اینگونه جوامع، معایی را هم ذکر می‌کند که وجود این یگانگی فرهنگی در این جوامع می‌تواند جامعه را به سمت استبداد پیش ببرد. به عقیده دورکیم ارتکاب جرم در فرآیند مدرن گری و تحول و دگرگونی جامعه از شکل مکانیکی به ارگانیکی اتفاق می‌افتد. دورکیم وجود جرم را در جوامع مکانیکی به‌نجار توصیف می‌کند، چون اگر تقاضای وجدان جمعی به قدری شدید باشد که هر نوع حرکت مخالف را سرکوب کند، در این صورت فلسفه نقش مجازات، احساس اکثر افراد جامعه که به تقاضای وجدان جمعی پاسخ مثبت می‌دهند و پای‌بندی به ارزش‌های اخلاقی از خود نشان می‌دهند و مجرمان و خاطیان را نکوهش می‌کنند و خودشان را دارای فضیلت می‌بینند، دچار اشکال خواهد گردید. از طرفی در جامعه‌ای که هیچ جرمی وجود ندارد، امکان هرگونه تغییر و تحول نیز به‌تبع آن از بین خواهد رفت. با وجود تحلیل‌های دورکیم از نقش جرم در جوامع مکانیکی و آسیب‌زا بودن آن در جامعه ارگانیکی ارزیابی‌های وی با مشکلاتی همراه است. به خصوص پیش‌بینی‌های وی در خصوص جوامع مکانیکی و ارگانیکی. یافته‌های جرم‌شناسان پیش‌بینی‌های دورکیم را در موارد زیادی مورد تأیید قرار نداده‌است. از این منظر تحلیل‌های نقش‌آفرینی جرم توسط دورکیم در تئوری تقسیم جامعه به مکانیکی و ارگانیکی با نارسایی‌هایی همراه است که در این نوشته به آن موارد پرداخته شده است.

کلید واژه‌ها: دورکیم، هنجار، مدرن گرایی، جرائم

۱. دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی جامعه المصطفی ﷺ العالمیه نمایندگی خراسان

مقدمه

امیل دورکیم (۱۸۵۸-۱۹۱۷) جامعه شناس بزرگ فرانسوی است که به عقیده بسیاری از جامعه شناسان، بنیانگذار جامعه‌شناسی به شمار می‌رود. هرچند آگوست کنت به عنوان واضع واژه جامعه‌شناسی شناخته می‌شود، ولی اولین کسی که توانست کرسی استادی جامعه‌شناسی را تأسیس کند، دورکیم بود. دورکیم از تبار فقهایی ریشه‌دار یهودی است، که در دوران جوانی علاوه بر گذراندن تحصیلات عادی در مدارس غیرمذهبی، زبان عبری، عهد عتیق و تلمود را نیز فرا گرفت.

تأثیر اندیشه‌های دورکیم در جامعه‌شناسی و جرم‌شناسی بسیار عمیق و گسترده بود. تا زمان وی تفکر غالب بر این اساس قرار داشت که افراد در رفتار و اعمال‌شان آزادند یا اینکه رفتار آن‌ها تحت تأثیر زیست یا روان‌شان است. دورکیم توجه خودش را بر نقشی که نیروهای اجتماعی در تبیین جرم در رفتار انسان ایفا می‌کند، متمرکز نمود. گرچه توجه به نقش اجتماعی در تبیین جرم در حال حاضر دیدگاه غالب است، ولی در زمان دورکیم دیدگاه رادیکال محسوب می‌شد.

دورکیم برعکس جرم شناسان مارکسیستی که معتقد بودند جرم همیشه رابطه تنگاتنگ با نابرابری اقتصادی و عدم قدرت در جامعه دارد، نابرابری را یک وضعیت بهنجار اجتماعی می‌داند و معتقد است ارتباطی با جرم ندارد، مگر اینکه شرایط آنومیک پیش بیاید و جامعه دچار گسیختگی هنجاری گردد. دورکیم این گسست و به هم ریختگی را آنومی نامید. استدلال دورکیم بر این اساس قرار گرفت که در جامعه فرانسه در اثر دگرگونی‌های اجتماعی سریع و همراه با مدرنیزاسیون شرایط آنومیک پیش آمد.

دورکیم پس از تقسیم جامعه به مکانیکی و ارگانیکی، از ارتباط بین جرم و مدرن‌گری بحث و تحلیل خودش از جرم را ارائه می‌دهد. وی معتقد است که جرم نقش اساسی در حفظ همبستگی اجتماعی دارد و جامعه بدون جرم و قربانی هرگز تشکیل نخواهد شد. این قربانی‌ها تقاضای وجدان جمعی است.

از نظر دورکیم وجدان جمعی عبارت است از (مجموعه باورها، و احساسات مشترک در بین اعضای جامعه)، از سویی دیگر مجازات مجرمان نیز در حفظ و همبستگی اجتماعی نقش تعیین کننده دارد. دورکیم علل ارتکاب جرم را در گذار جامعه از مکانیکی به ارگانیکی در فرآیند مدرن شدن جامعه می‌داند.

۱- همبستگی اجتماعی

همبستگی اجتماعی از نگاه دورکیم دارای ماهیت جامعه‌شناختی است. از نظر او، یکی از عناصر عمده تشکیل دهنده یکپارچگی و همبستگی اجتماعی، عمل و روابط متقابل اعضای گروه با یکدیگر است (کوزر، ۱۳۷۳: ۱۸۹). یعنی به موازات تکامل جامعه در جهت تمایز اجتماعی، فرآیند کثرت‌گرایی فرهنگی رخ می‌دهد و رفته رفته هر چه افراد از آزادی عمل بیشتری برای شکل دادن به افکارشان برخوردار می‌شوند، دامنه فرهنگ مشترکشان کاهش می‌یابد.

دورکیم استدلال می‌کند، تقسیم کار به تدریج پایه اصلی به هم پیوستگی اجتماعی می‌شود و با گسترش تقسیم کار، مردم بیش از پیش به یکدیگر وابسته می‌شوند. او معتقد بود که در فرآیند تقسیم کار است که جامعه می‌تواند پیوسته و نهایتاً به آرامش و تعادل دست یابد. چنین جامعه‌ای بهنجار و طبیعی است، زیرا انسجام و ثبات دارد.

امیل دورکیم، از دو نوع همبستگی در فرآیند تحول جوامع نام می‌برد: یکی «همبستگی مکانیکی» یا همبستگی ارزشی، فرهنگی و هنجاری که از ویژگی‌های جوامع سنتی است. دوم «همبستگی ارگانیکی» که همبستگی کارکردی میان اجزای نظام اجتماعی است.

دورکیم مدعی بود، هیچ جامعه‌ای بر شباهت کامل یا تفاوت مطلق استوار نیست و هر چه تمدن پیش‌تر می‌رود، ضرورت ایجاد همبستگی زیادتر می‌شود.

۲- همبستگی مکانیکی (ساختگی)

مکانیکی بودن نوع همبستگی، متوجه اصل همانندی افراد در چنین جامعه‌ای است. همانندی افراد در این جامعه ناشی از دو امر مهم است. یکی منابع معرفتی واحد که موجب می‌شود افراد به ارزش‌های واحدی دل بسته باشند. این دل‌بستگی به ارزش واحد برای آنها احساس واحد می‌آورد و در نتیجه افراد همانند می‌شوند و منشأ دوم، تقسیم کار، اجتماعی است تا فنی.

۳- همبستگی ارگانیکی (اندامی) یا همبستگی از راه ناهمانندی

در سیر تحول تاریخی جامعه، دو سر چشمه تولید کننده همانندی متزلزل می‌شود. یکی اینکه مبانی دریافت دانش متکثر می‌شود و دیگر اینکه جامعه پیچیده می‌گردد و در نتیجه این فرآیند گوناگون شدن افراد با ناهمانندی آنهاست. یعنی افراد در چنین جامعه‌ای از هم متمایز می‌شوند یا اینکه تمایز پذیری اجتماعی پیش می‌آید. این تمایز پذیری اجتماعی، فردیت و یا تخصص، سبب نیازمندی افراد به یکدیگر در نتیجه شکوفایی استعدادها می‌شود. نتیجه این نوع تقسیم کار به قول دورکیم، «هم بسته ساختن و متآلف نمودن است» این نوع وابسته بودن افراد ناهمانند به یکدیگر را دورکیم با کمک از استعاره زیست‌شناختی، همبستگی ارگانیکی یا همبستگی از راه ناهمانندی می‌نامد.

۴- تحلیل دورکیم از جوامع مکانیکی و ارگانیکی

تحلیل دورکیم در فرآیند دگرگونی‌های اجتماعی که مستلزم صنعتی شدن جامعه فرانسه گردیده بود، در نخستین اثر معروفش «تقسیم کار اجتماعی»، فرآیند دگرگونی جامعه را از شکل «مکانیکی» به «ارگانیکی» توصیف نمود.

در شکل مکانیکی یا اولیه، هر گروه اجتماعی در جامعه از سایر گروه‌ها دور افتاده و خودکفا می‌باشند. افراد در این گروه‌های اجتماعی به‌طور عمده در شرایط یکسانی زندگی می‌کنند، کارهایشان شبیه یکدیگر است و ارزش‌های یکسان دارند،

تقسیم کار اجتماعی وجود ندارد تنها شمار اندکی دارای وظایف تخصصی هستند. بنابراین، از این رو نیاز به استعدادهای افراد وجود ندارد و همبستگی جامعه بر یگانگی اعضای آن مبتنی است.

در مقابل این، جامعه ارگانیک است که در آن بخش‌های متفاوت یک جامعه در یک تقسیم کار بسیار سازمان یافته به یکدیگر وابستگی دارند. همبستگی اجتماعی بر همگونی اعضای آن مبتنی نیست.

دورکیم جوامع را در مرحله‌های تغییر و دگرگونی بین ساختارهای مکانیکی و ارگانیکی می‌دید. از دید او حتی در ابتدائی‌ترین جوامع برخی از شکل‌های تقسیم کار اجتماعی را می‌توان مشاهده کرد و از طرفی حتی در جوامع کاملاً مدرن نیز می‌توان درجه‌ای از یگانگی اعضای آن را لمس کرد. بنابراین از دیدگاه دورکیم جامعه‌ای کاملاً مکانیکی و کاملاً ارگانیکی وجود ندارد.

در حفظ همبستگی اجتماعی هریک از این دو نوع جامعه، قانون نیز نقش اساسی ایفا می‌کند.

در جامعه مکانیکی، قانون تقویت و استحکام یگانگی اعضای گروه‌های اجتماعی را به عهده دارد. بنابراین روش و جهت‌گیری اینگونه جوامع بر این اساس استوار است که هرگونه انحراف از ارزش‌ها و هنجارهای خود را به شدت سرکوب می‌کند.

در جامعه ارگانیکی، نقش قانون تنظیم تعامل بین بخش‌های مختلف جامعه است. بنابراین از آنجاکه قانون در هر دو نوع جامعه نقش‌های متفاوتی را ایفا می‌کند، جرم در شکل‌ها و گونه‌های متفاوتی پدیدار می‌شود. به عقیده دورکیم به میزانی که جامعه مکانیکی باقی بماند، جرم یک امری بهنجار است. بدین معنی که جامعه بی جرم از لحاظ آسیب شناسی سخت‌گیرانه و استبدادی خواهد بود.

در فرآیند توسعه جامعه به سوی ارگانیک شدن، یک وضعیت آسیب شناسانه‌ای پیش می‌آید که دورکیم آن را آنومی می‌نامد و در چنین وضعیتی، مجموعه‌ای از بیماری‌های اجتماعی از جمله جرم به وجود خواهد آمد.

۵- جرم و بهنجار بودن آن در جوامع مکانیکی

از مختصات جوامع مکانیکی شبیه هم بودن یا به تعبیر دقیق‌تر یگانگی شرایط زندگی، کار و باورهای اجتماعی آن است. یعنی تمام همانندی‌های اجتماعی حاکم بر یک جامعه که جامعه‌ای را از جامعه‌ای دیگر متمایز می‌سازد. دورکیم این یگانگی را وجدان جمعی نامید. چون به هر حال در تمامی جوامع حداقل یگانگی وجود دارد. خودآگاهی جمعی در هر فرهنگی ممکن است وجود داشته باشد که مناسب یگانگی است، با وجود اینکه همیشه درجه‌ای از چندگانگی وجود دارد.

به میزانی که جامعه مکانیکی است، همبستگی که در اینگونه جوامع وجود دارد، فشار زیادی را علیه چندگانی اعمال می‌کند. از نظر دورکیم چنین فشارهایی در درجه‌های مختلف اعمال می‌گردد، در قوی‌ترین شکل آن این فشار ممکن است مورد حمایت کیفری قرار گیرد. ولی در شکل‌های ضعیف‌تر ممکن است این فشار در قالب باورهای اخلاقی صورت بگیرد که دورکیم از آن اینگونه تعبیر می‌کند:

«اگر من تسلیم قراردادهای جامعه نشوم، اگر در لباس پوشیدنم از آداب و رسوم مشاهده شده در کشور و طبقه اجتماعی‌ام پیروی نکنم، باعث کناره‌گیری من از اجتماع و باعث دورنگه داشته شدنم می‌گردد که این خود به‌عنوان مجازات در معنای مطلق کلمه است، هر چند در شکل تضعیف شده، با این حال، این محدودیت کارساز است».

دورکیم استدلال می‌کرد که اساساً جامعه بدون جرم و قربانی هرگز تشکیل نخواهد شد. به تعبیر دورکیم این قربانی‌ها تقاضای وجدان جمعی و بهای عضویت در جامعه است، که خود دارای کارکرد است و باعث همبستگی اجتماعی می‌گردد. این وضعیت آشفته و به هم‌ریخته برخی از اعضای جامعه، توده‌ای عظیم افراد جامعه را که تقاضای وجدان جمعی را انجام می‌دهند، توانمند می‌سازد که یک احساس

اخلاقی برتری را مشاهده کنند و خودشان را خوب و راست‌کردار معرفی کنند و با مجرمان که دارای سستی اخلاق شده‌اند و این تقاضا را انجام نمی‌دهند، مخالفت کنند. این معنا از برتری و راست‌کرداری است که دورکیم آن را سرچشمه عمده همبستگی اجتماعی می‌نامد. بنابراین مجرمین نقش مهمی در حفظ همبستگی اجتماعی بازی می‌کنند (wolff، ۱۹۶۰: ۳۳۸).

از نظر دورکیم مجازات مجرمان نیز در حفظ همبستگی اجتماعی نقش تعیین کننده دارد. زمانی که وجدان جمعی نادیده گرفته می‌شود، جامعه با ضمانت اجراهای سرکوب‌گر نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد. این واکنش نه مجازات است و نه حالت بازدارندگی دارد، بلکه به این خاطر است که کسانی که هزینه برای جامعه می‌پردازند و به ندای وجدان جمعی گوش می‌دهند، اگر مجرم بی مجازات بماند، جامعه به شدت نا امید خواهند شد. به عنوان مثال وقتی شخصی که مرتکب جرم خطرناکی شده است، تنها پس از تحمل مجازات خفیفی آزاد شود. شهروندان پیرو قانون، از این وضعیت آشفته شده و احساس می‌کنند که قوانین رعایت نمی‌گردد (Nesbit، ۱۹۶۵: ۲۲۵).

لذا مجازات مجرم برای حفظ و وفاداری شهروندان به ساختار کارکردی اجتماعی لازم و ضروری است. چون بی مجازات ماندن مجرمان باعث ناامیدی شهروندان پیرو قانون می‌گردد که این خود می‌تواند سرآغاز یک گسست و به هم‌ریختگی اجتماعی گردد.

علاوه بر این، با مجازات کردن مجرمین در واقع جامعه اعلام می‌کند که گروه مجرمین از لحاظ اجتماعی فرودست و سزاوار سرزنش هستند. بر این اساس، این حس فرادستی است که باعث تقویت همبستگی اجتماعی در توده‌ها می‌گردد.

بنابراین خود جرم در جامعه یک امر بهنجار است و از طرفی هیچگونه تمایز بین رفتارهایی که از نظر اخلاقی مورد نکوهش هستند یا قانون آن‌ها را جرم تلقی می‌کند، وجود ندارد. ممکن است رفتاری زمانی از نظر اخلاقی مورد اعتراض باشد، اما به مرور زمان همان رفتار تبدیل به جرم گردد، یعنی به لیست جرائم اضافه گردد.

برای مثال هر نوع انتقال ناعادلانه اموال در حقوق جزای آمریکا، سرقت تلقی نمی‌گردد و اگر شکل‌های سنتی برگرایی و سرقت همراه با آزار و تهدید باشد، در این صورت ممکن است گرایش به سمت جرم انگاری پیدا شود. همانند شکل‌های تقلب یقه‌سفید، ممکن است این رفتارها همیشه به لحاظ اخلاقی تقبیح گردند، ولی جرم تلقی نگردند. در این صورت ممکن است جامعه آن را به دسته جرائم اضافه کند، زیرا ضمانت اجراهای کیفری قوی‌ترین ابزار همبستگی اجتماعی است.

بنابراین از نظر دورکیم نهاد مجازات کارکردی اساسی در همبستگی اجتماعی دارد و وجود آن در هر جامعه‌ای ضروری است. در واقع از نظر دورکیم این وجدان جمعی است که تعیین خواهد کرد که چه چیزی جرم است و چه چیزی جرم نیست، جامعه‌ای بدون جرم امکان‌پذیر نیست.

از سوی دیگر جامعه‌ای که در آن هیچ جرمی وجود ندارد از نظر دورکیم وضعیت نابهنجار و آسیب‌شناسانه‌ای دارد، زیرا محدودیت‌های وجدان جمعی آن‌قدر شدید است که هیچکس نمی‌تواند با آن‌ها مخالفت کند.

در چنین وضعیتی جرم از بین خواهد رفت، ولی امکان تحول، تغییر و دگرگونی اجتماعی هم به تبع آن ناپود خواهد شد. بر این اساس از نظر دورکیم تحول و دگرگونی اجتماعی و در یک کلام اساس تغییرات مثبت که باعث تغییر در جامعه می‌گردد، به نحوی با وجدان جمعی درگیر خواهند شد و کسانی که در طول تاریخ باعث تغییر و دگرگونی اجتماعی گردیده‌اند، مجرم تلقی خواهند گردید. تمام مصلحان اجتماعی (سقراط، مسیح، مهاتما گاندی، جرج واشنگتن و...) در این دسته قرار می‌گیرند (Ibid).

به عقیده دورکیم اگر محدودیت‌های اجتماعی اعمال شده توسط وجدان جمعی به قدری شدید بود که هیچ جرمی ارتکاب نمی‌یافت، در آن صورت امکان نداشت این همه جنبش‌های اصلاحگر که در طول تاریخ اتفاق افتاده، رخ دهد. جرم هزینه‌ای است که جامعه برای امکان پیش‌رفت پرداخت می‌کند.

بیانی که دورکیم در این خصوص دارد، واقعیت‌های اساسی مجرمیت خود را در یک نگاه نوآورانه ارائه می‌دهد او می‌گوید:

مجرم دیگر یک موجود جمع‌گریز، یک عنصر انگلی که در جامعه معرفی می‌شود، به نظر نمی‌رسد. برعکس، وی نقش بی‌چون و چرایی در زندگی اجتماعی بازی می‌کند.

جرم به خاطر نقشی که در جامعه بازی می‌کند، دیگر نباید یک امر بدی تلقی شود. هنگامی که نرخ جرم به‌طور قابل ملاحظه‌ای به پایین‌تر از سطح متوسط می‌رسد، به هیچ‌وجه نباید به خود تبریک بگوییم؛ زیرا یقین داریم که این پیشرفت همراه با برخی از به هم‌ریختگی و نابسامانی همراه است (Wolff, ۱۹۶۰: ۶۷)

۶- آنومی یک وضعیت آسیب‌زا در جوامع ارگانیکی

به هر میزان که جامعه مکانیکی است، همبستگی خودش را در مقابل چندگانگی حفظ می‌کند. در این شرایط جرم انگاری برخی از رفتارها که ناشی از فشار برای یگانگی اعمال می‌گردد، یک امر ضروری است. ولی به میزانی که جامعه ارگانیکی باشد، نقش قانون در تنظیم کنش‌های متقابل جامعه تعیین کننده است. حال اگر نقش قانون برای ایجاد نظم ناکافی باشد، در این صورت ما شاهد بروز انواعی از بیماری‌های اجتماعی از جمله جرم خواهیم بود.

دورکیم این وضعیت عدم نظم بخشی قانون را بی‌هنجاری یا آنومی نامید، او این مفهوم را در کتاب **تقسیم کار اجتماعی** مطرح کرد و استدلال نمود که صنعتی شدن سریع جامعه فرانسه همراه با تقسیم کار اجتماعی ناشی از صنعتی شدن، همبستگی اجتماعی مبتنی بر یگانگی را ویران کرد. این صنعتی شدن آن‌قدر سریع اتفاق افتاد که هنوز هم جامعه فرانسه ساز و کارهای لازم را برای نظم بخشیدن جامعه پیدا نکرده است. چرخه‌های دوره‌ای تولید نامناسب به دنبال کم‌کاری اقتصادی، مشخص نمود که روابط میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان با بی‌کفایتی تنظیم شده است. اعتصاب‌ها و خشونت‌های کارگری مشخص نمود که روابط میان کارگران و کارفرمایان حل نشده است (Durkheim, ۱۹۶۴: ۳۷۰).

دورکیم در مشهورترین اثرش به نام «خودکشی» مفهوم آنومی را گسترش داد و در این اثر دورکیم داده‌های آماری را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد که آنچه از این تحلیل بیرون آمد نشان می‌داد که نرخ خودکشی در هر دو دوره کساد اقتصادی و رونق اقتصادی، به شدت افزایش می‌یابد.

گرچه خودکشی در دوران ورشکستگی اقتصادی به آسانی قابل فهم است اما چرا در دوران شکوفایی اقتصادی خودکشی افزایش می‌یابد؟ دورکیم عنوان کرد: همانطوری که کنش‌های متقابل اقتصادی، خود را تنظیم می‌کند، این مسئله را نیز نظم می‌بخشد که فرد از نیازهای خودش چه تصویری دارد. گاهی اوقات تصور فرد از نیازهایش با آنچه واقعیت زندگی‌اش است، متفاوت می‌باشد (ممکن است دلیل خودکشی در هر دو دوره فرق کند) و تصور غلط و خواسته‌های نابجا دارد. نظریه آنومی دورکیم به عنوان بنیادی‌ترین تبیین برای جرم و کجروی قرار گرفت. اهمیت این نظریه در جامعه‌شناسی و جرم‌شناسی قابل توجه بود.

۷- ارزش یابی نظریه دورکیم از جرم در جامعه مکانیکی و ارگانیکی

نظریه دورکیم در قالب و بستر فراگیر مدرن‌گرایی یعنی فرآیند تغییر شکل جوامع از مکانیکی به ارگانیکی ارائه گردیده است. ارزیابی نظریه وی در خصوص جرم با مشکلاتی همراه است، به خصوص پیش‌بینی‌های وی در خصوص جوامع مکانیکی و ارگانیکی. وی معتقد بود: بدون توجه به تغییر رفتارهای مجرمانه، مجازات‌ها در جوامع مکانیکی ثابت خواهد ماند.

در فرآیند گذار از جوامع مکانیکی به ارگانیکی در روند مدرن شدن، مجازات‌ها دگرگون خواهد شد و شکل مدارا به خود خواهد گرفت و از شکل سرکوب‌گری به شکل جبران خسارت تغییر ماهیت خواهد داد و مجازات‌های خشن برچیده خواهد شد. قوانین تخصصی برای نظم و سامان بخشیدن جامعه گسترش خواهد یافت. در روند گذار جوامع از مکانیکی به ارگانیکی میزان رفتارهای جنایی افزایش خواهد یافت.

دورکیم در مورد ارتکاب جرم در جوامع مکانیکی در حال گذار به ارگانیکی، استدلال نمود که ما با گسترش رفتارهای مدارا گرایانه مواجه خواهیم شد و مجازات‌ها از حالت سرکوب‌گری به شکل جبران خسارت تغییر پیدا خواهد کرد. ولف کانگ می‌گوید:

«در جامعه معاصر آمریکا ما مواجه با گسترش جرم و کجروی هستیم و شاید بتوان گفت در کل جوامع غربی این مسئله صدق می‌کند و برخورد با جرائم بسیار شدید است. از طرفی این گسترش جرائم طوری است که برخی می‌گویند جوامع غربی در حال از دست دادن تمام اخلاقیات هستند» (wolff ۱۹۶۰: ۶۹).

اسپیترز در مورد رد استدلال دورکیم می‌گوید:

اولاً، اینکه شما می‌گویید: «در جوامع مکانیکی مجازات‌ها شدید و ثابت است و از طرفی رفتارهای مدارا گرایانه در جوامع ارگانیکی گسترش می‌یابد»، این‌طور نیست؛ برای اینکه یافته‌های پژوهش‌های ما نشان می‌دهد که، ۱- در جوامع روستایی غربی قبل از مدرن‌گرایی، سطوح نسبتاً بالایی از جرائم خشن وجود داشته در حالی که با آن جرائم به مدارا رفتار می‌گردیده است. ۲- با گسترش مدرن‌گرایی و متمرکز شدن جمعیت زیادی در شهرها، مجازات با شدت تمام اجرا و با خشونت رفتار می‌گردد.

ثانیاً: دورکیم استدلال نمود: «دلیل وجود نرخ بالای جرم در جوامع ارگانیکی در بی‌هنجاری و به‌هم‌ریختگی ایجادشده، در اثر مدرن‌گرایی است». ولی نظریه‌های بعد از دورکیم که متأثر از وی بودند (نظریه‌های کنترل اجتماعی، نظریه‌های فشار، زیستوم، یادگیری و ...) نظریه‌های دورکیم را مورد تأیید قرار ندادند و اذعان داشتند که هیچ رابطه‌ای مستقیم بین به‌هم‌ریختگی و گسست هنجارهای اجتماعی با فرآیند مدرن‌گرایی وجود ندارد.

ثالثاً: دورکیم نرخ بالای جرم و دیگر شکل‌های کجرفتاری را ناشی از انقلاب صنعتی فرانسه می‌دانست. در خصوص این دیدگاه دورکیم یک انتقاد اساسی وارد

است و آن اینکه در زمان انقلاب فرانسه سطح جرائم نه تنها افزایش پیدا نکرد بلکه شواهد نشان می‌دهد که جرائم کاهش قابل ملاحظه‌ای نیز یافت .

آمار مربوط به جرائم علیه اموال و مالکیت و سرقت‌های همراه با آزار و اذیت بین سالهای ۱۸۳۱-۱۹۳۱ این امر را نشان می‌دهد (Ibid).

در طول همین دوران آمار مربوط به جرائم خشن نیز ثابت ماند و حتی کاهش یافت. از سوی دیگر پژوهشی که از سوی بنت انجام شده نشان می‌دهد که ارتباطی میان جرم و مدرن گرایی وجود ندارد .

رابعا: دورکیم استدلال می‌کرد که جرم معلول دگرگونی سریع اجتماعی ناشی از مدرن گرایی است .

بنت می‌گوید:

«اگر این استدلال درست باشد، بایستی افزایش نرخ جرم مساوی با افزایش نرخ رشد جامعه باشد. جرائمی مانند سرقت و قتل بایستی در دوران رشد افزایش یابند، بنابراین سطح توسعه و دگرگونی اجتماعی به‌طور مداوم با نرخ جرم مساوی باشد، بنت با تجزیه و تحلیل آماری بین سال‌های ۱۹۸۴-۱۹۵۲ نشان داد که تأثیر رشد جامعه ناشی از دگرگونی‌های مدرن شدن بر نرخ جرم معنی‌دار نیست و این یافته‌ها فرضیه‌های دورکیم را ابطال می‌کند.»

خامسا: پژوهش‌های میدانی توسط برخی از جرم‌شناسان در خصوص رابطه مدرن شدن و ارتکاب جرم انجام شد که وجود چنین ارتباطی را نشان می‌داد. در تمام الگوهایی که در اروپای غربی اتفاق افتاده بود در اروپای شرقی و حتی در کشورهای آسیایی و آفریقایی نیز چنین ارتباطی را نشان می‌داد، ولی بسیاری از جرائم که ارتباط با دگرگونی‌های ناشی از مدرن گرایی داشتند، آن‌هایی نیستند که دورکیم پیش‌بینی می‌کرد (Shelly, ۱۹۸۱: ۲۵)

نتیجه گیری

دورکیم فرآیند دگرگونی جامعه را به دو گونه توصیف کرد: مکانیکی و ارگانیکی؛ در شکل مکانیکی، به دلیل اینکه افراد گروه‌های اجتماعی به‌طور عمده در شرایط یکسان زندگی می‌کنند و یک فرهنگ تبلیغ می‌گردد، میان افراد جامعه یک نوع هماهنگی و همدلی وجود دارد. در این جوامع ارتکاب جرائم بسیار کمتر از جوامع ارگانیکی است. البته دورکیم برای اینگونه جوامع، معایی را هم ذکر می‌کند که وجود این یگانگی فرهنگی در این جوامع می‌تواند جامعه را به سمت استبداد پیش ببرد.

به عقیده دورکیم ارتکاب جرم در فرآیند مدرن‌گری و تحول و دگرگونی جامعه از شکل مکانیکی به ارگانیکی اتفاق می‌افتد. دورکیم وجود جرم را در جوامع مکانیکی بهنجار توصیف می‌کند، چون اگر تقاضای وجدان جمعی به قدری شدید باشد که هر نوع حرکت مخالف را سرکوب کند، در این صورت فلسفه نقش مجازات، احساس اکثر افراد جامعه که به تقاضای وجدان جمعی پاسخ مثبت می‌دهند و پای‌بندی به ارزش‌های اخلاقی از خود نشان می‌دهند و مجرمان و خاطیان را نکوهش می‌کنند و خودشان را دارای فضیلت می‌بینند، دچار اشکال خواهد گردید.

از طرفی در جامعه‌ای که هیچ جرمی وجود ندارد، امکان هرگونه تغییر و تحول نیز به تبع آن از بین خواهد رفت. باوجود تحلیل‌های دورکیم از نقش جرم در جوامع مکانیکی و آسیب‌زا بودن آن در جامعه ارگانیکی ارزیابی‌های وی با مشکلاتی همراه است. به خصوص پیش‌بینی‌های وی در خصوص جوامع مکانیکی و ارگانیکی. یافته‌های جرم‌شناسان پیش‌بینی‌های دورکیم را در موارد زیادی مورد تأیید قرار نداد. از این منظر تحلیل‌های نقش‌آفرینی جرم توسط دورکیم در تئوری تقسیم جامعه به مکانیکی و ارگانیکی با نارسایی‌هایی همراه است.

کتابنامه

۱. توسلی، غلام عباس، (۱۳۸۲)، مشارکت اجتماعی در شرایط جامعه آنومیک، دانشگاه تهران، تهران.
۲. دورکیم، امیل، (۱۳۸۳)، قواعد روش جامعه‌شناسی، ترجمه علی محمد کاردان، دانشگاه تهران، تهران.
۳. ریتز، جورج، (۱۳۹۱)، نظریه جامعه شناختی (دورکیم، ویر، زیمل، مارکس)، ترجمه عزیزالله علیزاده، فردوس، تهران.
۴. کوزر، لوئیس، (۱۳۸۸)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، علمی، تهران.
۵. محسنی، منوچهر، (۱۳۸۶)، جامعه‌شناسی انحرافات، طهورا، تهران.